



## عقلانیت و دین‌داری: دفاع از سازگاری

سیدعلی طالقانی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۳/۰۴

تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۰۶/۱۴

### چکیده

به ادعای برخی روشن‌فکران معاصر، عقلانیت و معنویت از نیازهای غیرقابل چشم‌پوشی بشر است، در حالی که دین‌داری نه تنها از نیازهای بشر نیست، که خود مانعی است بر سر راه تأمین برخی از آن‌ها. دین‌داری با عقلانیت قابل جمع نیست، و چون نمی‌توان از عقلانیت چشم پوشید، لاجرم باید از معنویت دین‌دارانه دست شست. در این مقاله کوتاه، تنها به بررسی یک بخش از این ادعا می‌پردازیم: ادعای امتناع جمع دین‌داری و عقلانیت. توضیح خواهیم داد که دین‌داری، به معنی عام کلمه، نسبت به عقلانیت و عدم عقلانیت خنثاست؛ اگرچه دین‌داری، مستلزم اطاعت محض است، مستلزم اطاعت کورکورانه و بی‌منا نیست؛ و آنچه با عقلانیت ناسازگار است، اطاعت کورکورانه و بی‌مناست و نه اطاعت محض.

### واژگان کلیدی

عقلانیت، معنویت، دین‌داری، اطاعت، روشن‌فکری.

چندی است که برخی روشن‌فکران (ملکیان، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۷)<sup>۱</sup> با طرح ادعای امتناع جمع دین‌داری و عقلانیت، به دفاع از معنویت بدون دین‌داری پرداخته‌اند. به زعم ایشان، عقلانیت و معنویت از نیازهای غیرقابل چشم‌پوشی بشر است، در حالی که دین‌داری نه تنها از نیازهای بشر نیست، که خود مانعی است بر سر راه تأمین نیاز به عقلانیت. از این منظر، دین‌داری با عقلانیت قابل جمع نیست. از این رو اگرچه التزام به بسیاری از ادیان می‌تواند گونه‌ای از معنویت را برای شخص به ارمغان آورد، این‌گونه معنویت دین‌دارانه قابل جمع با عقلانیت نیست؛ و چون نمی‌توان از عقلانیت چشم‌پوشید، لاجرم باید از معنویت دین‌دارانه دست شست. بر اساس این ادعا، دین‌داری مستلزم تبعیت محض و بی‌چون و چرا در باورهاست، و تبعیت محض و بی‌چون و چرا در باورها با عقلانیت ناسازگار است. پس نمی‌توان دین‌داری را با عقلانیت جمع کرد؛ در حالی که معنویت بدون دین‌داری مستلزم تبعیت محض نیست و با عقلانیت قابل جمع است. پس باید از دین‌داری و معنویت‌های دین‌دارانه به نفع معنویت‌های عاری از دین‌داری دست کشید.

من در اینجا تنها به بررسی یک بخش از این ادعای چندبخشی می‌پردازم: ادعای ناممکن‌بودن جمع دین‌داری و عقلانیت. در ادامه، انکار امکان جمع دین‌داری و عقلانیت را «ناسازگارگرای» و پذیرش امکان آن را «سازگارگرای» می‌خوانم. ناسازگارگرایان ادعایی موجه‌تری (modal) دارد، و نه صرفاً ادعایی ناظر به امر واقع (factual). ادعای ناسازگارگرایان تنها این نیست که دین‌داری تاکنون با عقلانیت جمع نشده است، یا دین‌داری در آینده با عقلانیت جمع نمی‌شود؛ ادعا این است که ممکن نیست (not possible) دین‌داری با عقلانیت جمع شود. در برابر این دیدگاه، سازگارگرایان قرار دارد که ادعا می‌کند ممکن است دین‌داری با عقلانیت جمع شود، و نه آنکه دین‌داری با عقلانیت جمع شده است، یا خواهد شد. بدین ترتیب، سازگارگرایان نیز دیدگاهی موجه‌تری است.

در اینجا مراد راقم سطور از «دین‌داری»، تعهد نظری و عملی به آموزه‌های یک دین، و از «عقلانیت»، توجیه نظری (theoretical justification) است. توجیه نظری، در برابر توجیه عملی (practical justification)، توجیه معطوف به صدق (truth) است.

پذیرش ادعای ناسازگاری تدین و عقلانیت، و ناممکن دانستن جمع دین‌داری و خردورزی ما را بر سر یک دوراهی قرار می‌دهد: مسلمانی و تعهد به اسلام در یک سو و عقلانیت و تعهد به آن

۱. همین دیدگاه به نحوی محدودتر و کاملاً محتاطانه در جای دیگر (ملکیان، ۱۳۷۹) نیز وجود دارد.

در سوی دیگر؛ زیرا نمی‌توان توأمان هم اهل تدین بود و هم اهل تعقل. با تدین، خردورزی تعطیل می‌شود و با فتح باب خردورزی، راه تدین به پایان می‌رسد. برای پاس‌داشتن حرمت عقل و خرد باید دست از مسلمانی شست، و در مقابل، برای مسلمان‌بودن و ماندن، چاره‌ای جز وداع با خردورزی و تعقل نیست.

به زعم من، دین‌داری به معنای عام کلمه - یعنی تعهد نظری و عملی به آموزه‌های یک دین - نسبت به عقلانیت و عدم عقلانیت، خنثا و بی‌طرف (neutral) است و مستلزم هیچ‌کدام نیست.

به بیان دیگر، دین‌داری، فی‌نفسه، ممکن است عقلانی یا غیرعقلانی باشد. دین‌داری نه با عقلانیت ناسازگار است و نه با عدم عقلانیت. از هیچ طرف، هیچ ملازمه‌ای در کار نیست. تدین نه مستلزم عقلانیت است و نه مستلزم عدم عقلانیت. دو گونه دین‌داری ممکن است: دین‌داری معقول و خردپسند، و دین‌داری نامعقول و نابخردانه. برخی دین‌داری‌ها حریم عقلانیت را پاس می‌دارد و برخی آن را نقض می‌کند. در طول تاریخ ادیان، از جمله در تاریخ دین مبین اسلام، نمونه‌های متعددی از این دو نحوه دین‌داری ظهور کرده است.

در ادامه، از آن‌رو که ناسازگارگرا در این بحث، صرفاً امکان جمع دین‌داری و عقلانیت را انکار می‌کند، نه امکان جمع دین‌داری و عدم عقلانیت را، تنها به بررسی امکان نخست خواهیم پرداخت.

ناسازگارگرا برای دفاع از دیدگاه خود دو راه در پیش رو دارد: یا باید نشان دهد که مفهوم (concept) دین‌داری و مفهوم عقلانیت، مشتمل بر عناصر ناسازگار (inconsistent) است، و از این‌رو ممکن نیست مصادیق آنها با هم جمع شوند؛ و یا آنکه نشان دهد ماهیت (nature) دین‌داری و ماهیت عقلانیت، مستلزم ویژگی‌های غیرقابل جمع (incompatible properties) هستند. به نظر نمی‌رسد راهی جز این دو برای نشان دادن ناسازگاری وجود داشته باشد.

نیاز به توضیح نیست که شهوداً (intuitively) هیچ ناسازگاری مفهومی میان دین‌داری و عقلانیت وجود ندارد. گویا ناسازگارگرا نیز مدعی ناسازگاری مفهومی نیست. ادعای او این است که: ماهیت دین‌داری مستلزم ویژگی‌ای است که با وفاداری به عقلانیت قابل جمع نیست. ویژگی مورد نظر، اعتماد (trust) و اطاعت (obedience) است. بر پایه این تلقی،

a. دین‌داری مستلزم اطاعت عقیدتی کورکورانه و بی‌مبنا و اساس است.<sup>۱</sup> و

b. عقلانیت مستلزم عدم اطاعت عقیدتی کورکورانه و بی‌مبنا و اساس است.

روشن است که پذیرفتن توأمان a و b ما را از پذیرش امکان جمع دین‌داری و عقلانیت ناتوان می‌سازد. اما a به وضوح نادرست و غیرقابل دفاع است. به نظر می‌رسد دین‌داری به‌طور عام و مسلمانی به‌طور خاص، مستلزم اعتماد (trust) و اطاعت (obedience) است، اما به هیچ وجه مستلزم اعتماد و اطاعت کور (blind) و بی‌مبنا (groundless) نیست. اعتماد معرفتی و اطاعت فکری و عقیدتی، ضرورتاً کور نیست، بلکه ممکن است آگاهانه (informed) و معقول و موجه باشد. چنانچه اعتماد معرفتی و اطاعت عقیدتی با استدلال‌های عقلانی یا دیگر منابع معتبر معرفتی پشتیبانی شده، از طریق منابع معرفتی معتبر نیز نقض نشود، معقول و خردپسند و موجه است. دین‌داری می‌تواند عاری از اعتماد معرفتی بی‌اساس و اطاعت فکری و عقیدتی کور باشد. دین‌داری نه تنها ممکن است عاری از اطاعت عقیدتی کور باشد، که ممکن است اساساً عاری از هرگونه اطاعت عقیدتی باشد. برای روشن شدن موضوع، ابتدا توجه کنیم که دین‌داری مستلزم پذیرفتن تمام آموزه‌های یک آیین صرفاً بر پایه اطاعت فکری و عقیدتی محض نیست. دین‌داری مستلزم تعهد نظری و عملی به آموزه‌های یک دین است، اما ضرورتی ندارد که تعهد نظری به آموزه‌های یک دین - یعنی پذیرفتن یا باور کردن آموزه‌های یک دین - تنها و تنها بر اساس اطاعت عقیدتی باشد. کسی که مسلمان است تمام آموزه‌های اسلام را می‌پذیرد، اما لازم نیست تمام آن آموزه‌ها را صرفاً بر اساس اطاعت فکری از پیامبر اسلام بپذیرد. تمام مسلمانان به خداوند ایمان دارند و وجود او را می‌پذیرند. می‌دانیم که پذیرش وجود خداوند مهم‌ترین رکن

۱. نمونه‌ای از این تلقی را می‌توان در مجموع این جملات دید: «قوام دین‌داری به تعبد است»، «تعبد به X یعنی به فرض بگویید: الف ب است، چون X به این گزاره اعتقاد دارد.» (ملکیان، ۱۳۸۵) «در آیین هندو جمله‌ای در توصیف تعبد هست که می‌گوید: از استادت اطاعت کن، حتی اگر تو را به جهنم ببرد. معنای جمله آن است که تو اصلاً حق آزمودن نداری و استاد است که ترازوی هر چیزی است.» (ملکیان، ۱۳۸۷:۵۴). در موضعی دیگر (ملکیان، ۱۳۸۷:۵۵) اطاعت از تعبد تفکیک شده، ادعا شده است که: «تمشیت امور جامعه بدون اطاعت ممکن نیست... اما... اطاعت با تعبد فرق می‌کند. فرمول اطاعت این است که چون فلانی می‌گوید کار X انجام بگیرد، پس کار X باید انجام بگیرد. گرچه درباره این فلانی که می‌گوید کار X باید انجام بگیرد یا نگیرد، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. اما فرمول تعبد این نیست. تعبد می‌گوید: چون حسن می‌گوید X، لا است، پس X، لا است... اطاعت با بدن انجام می‌گیرد، ولی تعبد با ساحت ذهن و روان انسان انجام می‌گیرد.» بدین ترتیب به نظر می‌رسد ادعای نهایی این است که: دین‌داری متقوم است به تعبد، و تعبد عبارت است از پذیرفتن یا باور کردن هر آنچه که دین‌آور (پیامبر) می‌گوید هرچند دیگر منابع معتبر معرفتی مانند استدلال‌های صحیح عقلی، آن پذیرش و باور را رد کنند. به بیان دیگر، دین‌داری مستلزم اعتماد فکری و اطاعت اعتقادی کور و بی‌مبناست.

مسلمانی است، و هیچ‌کس بدون آن مسلمان نیست. ولی عموم مسلمانان وجود خداوند را نه بر اساس اطاعت فکری و عقیدتی از پیامبر اسلام، بلکه بر اساس استدلال‌های عقلی و یا شواهد و دلایلی که خود مستقلاً دارند، می‌پذیرند.

اکنون، آیینی را فرض کنید که پذیرفتن هیچ یک از آموزه‌هایش نیازمند اطاعت عقیدتی از بنیان‌گذار آن آیین نیست، و می‌توان تمام آموزه‌های آن آیین را به کمک منابع معرفتی عمومی یا غیرمذهبی پذیرفت. این آیین را «آیین الف» بخوانیم. آیا کسی که علی‌رغم آمادگی کامل برای اطاعت عقیدتی از بنیان‌گذار آیین الف، تمام آموزه‌های آیین الف را بدون استفاده از اطاعت عقیدتی می‌پذیرد، به آن آیین تعهد نظری نداشته، متدین به آن دین نیست؟ شهود مشترک ما چنین محدودیتی را نمی‌پذیرد. بدین ترتیب، باید پذیرفت که ماهیت دین‌داری مستلزم اطاعت عقیدتی بالفعل (actual) نیست، بلکه آمادگی برای اطاعت عقیدتی، کافی است. به بیان دیگر، دین‌داری مستلزم این است که چنانچه پذیرش آموزه‌ای از آموزه‌های دینی، بدون اطاعت عقیدتی میسر نباشد، آن آموزه پذیرفته شود. روشن است که این یک شرطی خلاف واقع (counterfactual conditional) است. بنابر این، نه تنها نمی‌توان پذیرفت که دین‌داری مستلزم اطاعت عقیدتی کورکورانه و بی‌مبنا و اساس است، که نمی‌توان پذیرفت دین‌داری مستلزم اطاعت عقیدتی است. بدین ترتیب، باید حکم  $p$  را جایگزین  $a$  کنیم.

$p$ . دین‌داری مستلزم آمادگی برای اطاعت عقیدتی است. و روشن است که  $p$  و  $d$  مستلزم ناسازگاری دین‌داری و عقلانیت نیستند. پس همچنان مانعی در برابر سازگاری دیده نمی‌شود.

ممکن است ناسازگارگرای خود را تعدیل کرده، بگوید:  
 $c$ . دین‌داری مستلزم آن است که صدق برخی از آموزه‌ها را صرفاً به دلیل آن که پیامبر می‌گوید بپذیریم.

$c$  صورت تعدیل‌شده  $b$  است، و چه بسا بتواند  $p$  را نیز پوشش دهد.<sup>۱</sup> اما این مانور به تنهایی نمی‌تواند کمک چندانی به ناسازگارگرا بکند؛ زیرا  $c$  و  $b$  مستلزم ناسازگارگرای نیستند.

۱.  $c$  برای پوشش دادن  $p$  نیازمند ویرایش است:

$c$ . دین‌داری مستلزم آمادگی برای پذیرش صدق برخی از آموزه‌ها صرفاً به دلیل سخن پیامبر است. روشن است که نه  $c$  و  $b$  مستلزم ناسازگارگرای هستند و نه  $c$  و  $d$ . بنابر این ناسازگارگرا باید حکم دیگری را به  $c$  اضافه کند:

$t$ . عقلانیت مستلزم عدم آمادگی برای پذیرش صدق برخی از آموزه‌ها صرفاً به دلیل سخن پیامبر است. اما افزون بر غیرقابل‌پذیرش بودن  $t$ ، به نظر نمی‌رسد که «عدم آمادگی برای پذیرش...» موضوع عقلانیت و توجیه نظری باشد.  $t$  موضوع بحث را از عقلانیت نظری به سمت عقلانیت عملی تغییر جهت می‌دهد.

سازگارگرا می‌تواند ادعا کند که پذیرش صدق برخی از آموزه‌ها صرفاً به دلیل آن که پیامبر می‌گوید، غیرعقلانی نیست. بنابر این لازم است ناسازگارگرا حکمی شبیه این را نیز به c اضافه کند:

d. عقلانیت مستلزم آن است که هیچ آموزه‌ای را صرفاً به دلیل آن که پیامبر می‌گوید، نپذیریم. از نظر برخی، d هم مانند b واضح‌البطالان است، اما اجازه دهید تقریر دیگری از c و d به دست دهیم.

c'. دین‌داری مستلزم آن است که صدق برخی آموزه‌ها را صرفاً به دلیل آن که دیگری می‌گوید، بپذیریم.

d'. عقلانیت مستلزم آن است که صدق هیچ آموزه‌ای را صرفاً به دلیل آن که دیگری می‌گوید، نپذیریم.

روشن است که d' برخلاف b واضح‌البطالان نیست و نیز روشن است که اگر c' و d' را توأمان بپذیریم، جمع دین‌داری و عقلانیت را ناممکن دانسته‌ایم. اما نکته مهم این است که d' مبهم است و دو خوانش دارد؛ بنابر یک خوانش، درست است، اما مستلزم ناسازگاری دین‌داری و عقلانیت نیست و بنابر خوانش دیگر اگرچه مستلزم ناسازگاری دین‌داری و عقلانیت است، اما درست نیست؛ لذا خوانشی از d' نیست که هم درست باشد و هم مستلزم ناسازگاری دین‌داری و عقلانیت.

d'۱. عقلانیت مستلزم آن است که صدق هیچ آموزه‌ای را اگر هیچ شاهد صدقی بر آن نداریم، و صرفاً شخص غیر قابل اعتمادی به آن گواهی (testimony) می‌دهد، نپذیریم.

d'۱ درست است؛ گو این که بیان دیگری است از مفاد این آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا الْأَيَّةَ» (حجرات: ۶). اما روشن است که d'۱ و c' مستلزم ناسازگارگرای نیستند، زیرا بنابر c' دین‌داری مستلزم آن است که صدق برخی آموزه‌ها را صرفاً به دلیل آن که دیگری می‌گوید بپذیریم، نه آن که صدق برخی آموزه‌ها را صرفاً به دلیل آن که شخص غیرقابل اعتمادی می‌گوید، بپذیریم. نیاز به توضیح ندارد که «دیگری» الزاماً «غیرقابل اعتماد» نیست و چه بسا قابل اعتماد (reliable) باشد. بنابراین نمی‌توان نتیجه گرفت که دین‌داری و عقلانیت ناسازگارند. حال خوانش دیگری از d' را ببینیم.

d'۲. عقلانیت مستلزم آن است که صدق هیچ آموزه‌ای را اگر خودمان مستقلاً قادر بر راستی‌آزمایی آن نیستیم، هرچند شخص قابل اعتمادی به آن گواهی (testimony) دهد، نپذیریم.

واضح است که در عموم ادیان آموزه‌هایی وجود دارد که مؤمنان قادر نیستند خود مستقلاً و بدون اتکا به پیامبر یا اولیای آن دین، آن را راستی‌آزمایی کنند؛ حتی به بیانی حداکثری و قوی‌تر:

''c. دین‌داری مستلزم آن است که صدق برخی آموزه‌ها را که خودمان مستقلاً نمی‌توانیم راستی‌آزمایی کنیم، صرفاً به دلیل آن که دیگری (پیامبر) می‌گوید، بپذیریم.

به نظر می‌رسد که اگر  $d_2$  را توأمان با  $c''$  بپذیریم، نمی‌توانیم دین‌داری و عقلانیت را سازگار دانسته، آن‌ها را قابل جمع بدانیم، اما آیا  $d_2$  درست است؟ نه! واضح است که نه. بنابراین  $d_2$ ، عقلانیت مستلزم نقض نکردن تکلیف معرفتی (epistemic duty) ذیل است:

e. چنانچه من خود نتوانم مستقلاً و بدون اعتماد به دیگران، آموزه‌ای را راستی‌آزمایی کنم، نباید آن را باور کنم یا بپذیرم.

$d_2$  و e مستلزم بی‌اعتباری معرفتی منبع گواهی (testimony) هستند. بی‌اعتبار دانستن گواهی، هزینه زیادی در بر دارد. روشن است که بنا بر e تمام کسانی که فاقد توان ارزیابی و راستی‌آزمایی نظریات علمی، از جمله نظریات فنی موجود در رشته‌هایی چون فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی هستند، نباید آن نظریات را باور کنند یا بپذیرند. و بنا بر  $d_2$ ، تمام کسانی که صرفاً با خواندن کتاب‌های فیزیک‌دانان معتبر و قابل اعتماد، نظریات فیزیکی رایج را پذیرفته‌اند، باورهای غیرعقلانی و ناموجه دارند. فرض کنید حامد دانش آموز باهوشی است که از معلم خود دلایل دانشمندان را بر درستی نظریه جنبشی آموخته است، اما به هیچ‌وجه هنوز مستقلاً توان ارزیابی این نظریه را ندارد. آیا چنانچه حامد نظریه جنبشی را بپذیرد، غیرعقلانی عمل کرده است؟ آیا باور حامد ناموجه و غیرعقلانی است؟ بعید است کسی مایل باشد این دسته از باورها را ناموجه و نامعقول ارزیابی کند.

هم‌چنین بنا بر  $d_2$ ، پذیرفتن وقوع رخدادهایی که خودمان مستقیماً شاهد وقوع آن نبوده‌ایم، و بالتبع نمی‌توانیم مستقلاً و بدون اعتماد به گزارش دیگران، راستی‌آزمایی آنها را بپذیریم، ناموجه و نامعقول است؛ از جمله این که پدر بزرگ و مادر بزرگ مرحوم ما چه کسانی بوده‌اند. بنا بر  $d_2$ ، پذیرفتن هیچ‌یک از رخدادهای تاریخی برای کسانی که خود مستقیماً شاهد و ناظر وقوع آن‌ها نبوده‌اند، موجه و معقول نیست. پذیرفتن اخبار روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های قابل اعتماد نیز نامعقول است، چرا که ما مستقلاً و بدون اعتماد به دیگران قادر بر راستی‌آزمایی آنها نیستیم. خودمان شاهد وقوع آن رخدادها نبوده‌ایم و چون آن وقایع در گذشته رخ داده و تکرار نمی‌شود، راستی‌آزمایی مستقل آنها ممکن نیست.

همین مثال‌های ساده کافی است تا نشان دهد که  $e$  و  $d'_{\text{پ}}$  نادرست است.  $d'_{\text{ت}}$  تلقی تنگ‌نظرانه‌ای از عقلانیت است که در صورت پذیرش آن، بخش اعظم باورهای عموم انسان‌ها نامعقول ارزیابی می‌شود. امروزه توجه روزافزون معرفت‌شناسان به نقش مهم و بی‌بدیل گواهی در توجیه و عقلانیت باورها، و ادبیات غنی و پرباری که در این حوزه شکل گرفته است، بیش از پیش روشن کرده است که اعتماد معرفتی (epistemic trust) بخشی جدایی‌ناپذیر از عقلانیت است.

حتی اگر این رأی را بپذیریم که:

f. عقلانیت مستلزم داورنهایی بودن قوای ادراکی خویشتن است، و در نهایت تنها این قوای ادراکی شخص ماست که داور صحت و سقم یک ادعا یا آموزه است<sup>۱</sup>،

ناچار نیستیم ناسازگارگرایی را پذیرفته، جمع دین‌داری و عقلانیت را ناممکن بدانیم. واضح است که پذیرش f مستلزم پذیرش  $d'_{\text{پ}}$  نیست، زیرا قوای ادراکی ما خود حکم می‌کند که باید در مواردی به دیگران اعتماد کنیم؛ و هرچند نمی‌توانیم سخنان آن‌ها را مستقلاً راستی‌آزمایی کنیم، اما کاملاً موجه و معقول است که آن را بپذیریم. برای مثال، در مورد رخداد‌های تاریخی که خود مستقیماً شاهد و ناظر وقوع آن‌ها نبوده‌ایم (همچون انقلاب مشروطه) و به دلیل وقوع آن‌ها در گذشته و تکرار نشدنشان، امکان راستی‌آزمایی مستقل گزارش شاهدان عینی واقعه وجود ندارد، معقول است که به گواهی آن دسته از شاهدانی که قوای ادراکی سالمی دارند، راست‌گو هستند و در این مورد خاص انگیزه‌ای برای دروغ‌پردازی ندارند، اعتماد کنیم.

نمونه دیگر از مواردی که معقول است به سخن کسانی که نمی‌توانیم سخنانشان را مستقلاً راستی‌آزمایی کنیم اعتماد کنیم، اعتماد به شهادت شاهدان وقوع یک قتل است در محضر دادگاه و پس از ادای سوگند. در چنین مواردی، این قوای ادراکی شخص ماست که حکم می‌کند صدق شهادت چنین شاهدان قابل اعتمادی را بپذیریم. پس ما می‌توانیم f را پذیرفته، با رد  $d'_{\text{پ}}$ ، شهادت شاهدان قابل اعتماد را بپذیریم، بدون آن‌که قادر باشیم صدق شهادت آن‌ها را مستقلاً راستی‌آزمایی کنیم.

نتیجه کلام این‌که ادعای ناسازگاری دین‌داری و عقلانیت، و غیرقابل جمع دانستن آن‌ها در تقریرهای مورد بررسی، نهایتاً در قالب یکی از دو صورت ذیل قابل تقریر است:

۱. نمونه‌ای از این تلقی را می‌توان در این جملات دید: «عقلانیت یعنی ترازوی هر کس در درون اوست، نه خارج از او.» «در نهایت برای رد یا پذیرش یک سخن، به مجموعه قوای ادراکی خود رجوع می‌کنم و این معنای عقلانیت است.» (ملکیان، ۱۳۸۵)



$\alpha$ . دین‌داری مستلزم اعتماد و اطاعت کورکورانه است و عقلانیت با این ناسازگار است.  
 $\beta$ . عقلانیت مستلزم نپذیرفتن صدق هر آموزه‌ای است که خودمان مستقلاً قادر بر راستی‌آزمایی آن نیستیم و دین‌داری با این ناسازگار است.  
اما هر یک از  $\alpha$  و  $\beta$  مشتمل است بر حکمی واضح‌البطلان و حکمی واضح‌الصدق: بخش اول هر دو ادعا واضح‌البطلان و بخش دوم آن واضح‌الصدق است.

## منابع

۱. ملکیان، مصطفی و دیگران، (۱۳۷۹)، «اقتراح؛ دین و عقلانیت در نظرخواهی از دانشوران» (مصاحبه‌شوندگان: علی‌عابدی شاهرودی، مصطفی ملکیان و محمد لگنهاوزن)، مجله نقد و نظر، ش ۲۵ و ۲۶، ص ۴-۸۱ [بازنشرشده در مصطفی ملکیان، (۱۳۸۱)، راهی به رهایی، تهران، نگاه معاصر].
۲. ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۵)، «سازگاری معنویت و مدرنیته»، روزنامه شرق، ش ۸۳۵، ۲۵/۵/۸۵، ص ۱۶.
۳. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، «انسان سنتی، انسان مدرن و مسئله تعبد»، مجله آیین، ش ۱۷ و ۱۸، ص ۵۳-۵۶.



